متن زیر جلسه سوم مباحث جناب آیت الله سیدمحمد مهدی میرباقری است که به تاریخ 24 آبان ماه 94 در دانشگاه امام صادق علیه السلام برگزار شده است. ایشان در این بحث در ادامه بحث معیت با امام اشاره می کنند که همراهی با امام و اصحاب حضرت بودن از صفات بسیار مهمش «ربی» بودن است. ایشان در توضیح این معنا به آیات سوره مبارکه آل عمران پرداخته اند که بحث از ربیون است. ربی کسی است که متعلق به رب است و همه چیزی با او و برای اوست. و این همراهی با خدا به همراهی به امام می رسد و وهن و سستی و استکانت در این راه پیدا نمی کنند.

مقدمه / صفات اصحاب و ویژگی های معیت

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین واللعنه علی اعدائهم اجمعین. بحث در این بود که همراهانِ اولياء خدا، بايد صفاتي داشته باشند که اين صفات، همراهي با آن بزرگواران را ميسر مي کند. مانند اصحاب سید الشهداء علیه السلام،آنهايي که «مَعَ الْحُسَيْنِ» بودند و همراهي شان هم در دنيا بود و هم در آخرت، و همراهي شان در دنيا به حدي بود که آنها را به مقامي رساند که «بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عليه السلام» شدند و خون خود را برای ولي خویش دادند. چه خصلت ها و خصوصياتي در اين اصحاب بود؟ يكي از صفات اين اصحاب، اين بود که «يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنيَّةِ» یعنی مأنوس با مرگ بودند و بيش از دنيا را مي خواستند. با عوالم غيب آشنا بودند، والا اگر کسي طالب دنيا و راضي به آن باشد، نمی تواند در اجابت اولياء خدا آنگاه که انسان را به کوچ کردن در راه خدا دعوت مي کنند، سبکبال باشد.

و دوم اينکه اينها از بيشترخواهي از دنيا هم قدم را فراتر گذاشته و به معرفت و محبت خداي متعال و ولي اش رسيده بودند. اهل حب بودند و همراهي آنها، همراهي اهل محبت بود و نشانه هاي اهل حب نیز در وجودشان بود.

و اما صفت ديگري که در زيارات، از معصومين (عليهم السلام) براي اصحاب سيدالشهداء نقل شده، صفت رباني بودن است. تعبيري که در زيارت آمده «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ»(1) به آنها به عنوان ربانيون سلام مي کنيم و بعد هم عرضه مي داريم که شما پيشروان غافله هستيد، ما هم ان شاء الله دنباله رو شما خواهيم بود و به شما ملحق مي شويم «أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ خَلَفٌ وَ أَنْصَارٌ»، ما جانشينان شما هستيم و شما را ياري مي کنيم، همانطور که شما ولي خدا را ياري کرديد. انصار اباعبدالله، فقط سيدالشهداء را نصرت نکردند بلکه همه معصومين و خدا را نصرت کردند.

صفات ربانیون در قرآن

ربانيون يعني چه؟ خداي متعال در قرآن، براي اين ربانيون و کسانی که همراه انبياء بودند و در کنار آنها مقاتله مي کردند صفاتي را ذکر کرده، این صفات در آيات 144 تا 146 سوره «آل عمران» بیان شده است. فضاي نزول اين آيات، فضاي بعد از جنگ احد است که جنگ احد و آن سختی ها پیش آمده و عده اي که اکثريت بودند فرار کردند و پيامبر را با دشمنان تنها گذاشتند، فقط اميرالمومنين بود که پروانه وار گِرد حضرت مي چرخيد، که در روايات هم اشاره شده که حضرت مثل پروانه دور نبي اکرم مي چرخيد، به علاوه یکی دو نفر دیگر مانند ابودُجانه که حضرت به آنها فرمودند شما برويد «أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِكَ» من بيعت را از شما برداشتم «فَأَمَّا عَلِيٌّ فَأَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا»(2) ما اصلا قابل جدا شدن نيستيم ولي شما برويد. این آیات در آن فضايي که همه فرار کردند و به اصطلاح جان خودشان را نجات دادند، نازل شده. «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» اين وجود مقدس، رسول خدا و فرستاده اوست. اگر از او تبعيت مي کنيد، بايد تبعيت از دين خدا، تبعيت از خداي متعال باشد. ما براي وجود مقدس نبي اکرم و همه اولياء، در عرض خداي متعال شأني قائل نيستيم بلکه شأن آنها، شأن الهی شان است، البته با همه حرف هايي که هست. بعضي ها مي گويند، اينها خودشان موضوعيت ندارند، بعد از مقامات ائمه هم صرف نظر مي کنند. اين، یک سخن اشتباه است. بله، دو طرف درست است بدین معنا که ما براي اهل بيت، موضوعيت در عرض خداي متعال قائل نيستيم اما همه شئون الهي هم از طريق آنها در عالم جاري مي شود «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»(3) هيچ فرقي بين آنها و خدا نيست الا اينکه اينها عبدند، او خدا، والا همه شئون هست. «فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»(4). در دعاي ماه رجب از امام زمان عليه السلام وارد شده که به وسيله آنها، همه عوالم را پُر کردي «فَبِهِمْ مَلَأْتَ» آنگاه ظاهر شد که «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»، يعني ظهور حقيقت توحيد، از طريق تجلي آنها در عالم است. به همین دلیل امام صادق فرمود «نَحْنُ أَصْلُ كُلِ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ»(5) توحيد، از فروع ما است. البته باید اين سخن را معنا کرد، نه اينکه الوهيت حضرت حق، از فروع ائمه است بلکه ظهور توحيد در عالم، فرع بر ظهور آنها است «فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». اهل بیت طريق همه خيرات هستند.

تفسیر آیه ارتداد و مباحث پیرامون آن

بحث دیگر در مورد آیه «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرين»(آل عمران/144) می باشد. انبياءِ قبلي هم آمدند، حال اگر اين پيامبر از دنيا برود يا کشته بشود، شما بايد به پشت سر، يعني به وادي کفر برگرديد؟ ايشان رسول خدا بود، آمد رسالتش را ابلاغ کرد و شما را تا اينجا رساند، اکنون که او رفت، شما بايد به کفر بازگرديد!؟ بايد استقامت کنيد و نمی توانید بگویید اکنون که پیامبر نیست دينش هم نیست و جنگ با کفار را تعطيل کنید. ظاهراً خطاب به آنهايي است که از جنگ فرار مي کردند. «وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً» اگر شما رو به عقب برگرديد، به خدا ضرر نمي زنيد، اما آنهايي که شاکر اين نعمت باشند و به پاي حضرت بعد از شهادت و رحلتش هم بأيستند «وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرينَ» خداي متعال پاداش شان را خواهد داد. بعد مي فرمايد «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ كِتاباً مُؤَجَّلاً»(آل عمران/145) اين طور نيست که اگر شما از ميدان جنگ فرار کرديد، از مرگ تان هم بتوانيد فرار کنيد. «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ» براي هيچ نفسي نيست که بميرد و به موت برسد «إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»، تعبير، بسیار دقيق است و «علي نفسٍ» هم نيست. در اختيار شما نيست که هر وقت بخواهيد بميريد، آن هم زمان معيني دارد «كِتاباً مُؤَجَّلاً». اما «وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا» در اين فرصت دنيا اگر کسی دنبال بهره هاي دنيايي باشد، «نُؤْتِهِ مِنْها» از بهره هاي دنيا به او مي دهيم و اين طور نيست که ما کسي را که دنبال دنيا است محروم کنيم. «وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْها» کسي هم که از بهره هاي آخرت مي خواهد، از بهره هاي اخروي نصیبش می کنیم. «وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرينَ» اما آنهايي که شاکرند، پاداش مخصوصی به ایشان مي دهيم. شايد معناي «وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرينَ» اين است که «إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»(6) به طالبان دنیا، دنیا و به طالبان آخرت، آخرت می دهیم اما برای کسانی که شاکرند يعني بيش از بهشت و آخرت را مي خواهند، در اين همراهي با رسول پاداش مخصوص در نظر گرفته ایم «وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرينَ»، که به نظر می رسد غير از «وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ» باشد. بعد مي فرمايد «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ في سَبيل اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرين»(آل عمران/146) چه بسيار انبيائي که در کنار آنها ربّيون فراواني جنگيدند و کشته شدند. «فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ في سَبيلِ اللَّهِ» سه خصوصيت براي اين ربيّون، بيان کرده، اول اينکه نسبت به آنچه در راه خدا به آنها مي رسيد، سست نمي شدند. سختي هاي راه و فشار دشمن، در نیت و اراده آنها سستی ايجاد نمي کرد و شدت روحي آنان را از بين نمي برد. «وَ ما ضَعُفُوا» به ناتواني هم نرسیده و ضعف در عمل از خودشان نشان نمي دادند. «وَ مَا اسْتَكانُوا» همچنین به استکانت هم نمي رسیدند، «استکانت» يعني زمين گير شدن، به فقيري که به حدي ناتوان است که زمين گير شده و هيچ ندارد مسکين مي گويند. صفت ربیون اين است که همراه با انبياء هستند و بعد هم در صف قتال، با انبياء، همراهي مي کنند و سختي هاي اين درگيري هم موجب وهن و ضعف و استکانت آنها نمي شود. «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرينَ» اين دسته، جزء آن صابريني هستند که مزدشان اين است که خدا آنها را دوست دارد، چون صابرينْ مختلف اند، مزدهايشان هم مختلف است. گاهي مي فرمايد که خداي متعال اجر صابرين را به غير حساب عطا می کند «إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ» (زمر/10)، گاهي مي فرمايد آنهايي که صابرند، مزدشان اين است که «أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُون»(بقره/157)، اما اينجا مي فرمايد «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرينَ» که مقصود، همين صابريني هستند که به عنوان «ربّيون» ياد شدند.

روایاتی پیرامون آیه ارتداد

در ذیل آیه «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» روايتي است که علي بن ابراهيم نقل می کند با این مضمون که در جنگ احد هنگامی که کار سخت شد، ابليس ندا سر داد که وجود مقدس نبي اکرم کشته شد، بعد همه اطرافيان پا به فرار گذاشتند و صدا مي زدند «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه و آله و سلم قَدْ قُتِلَ النَّجَاءَ» خودتان و جانتان را بگيريد و فرار کنيد، پيامبر کشته شد، يعني وقتي حضرت رفت، باب استقامت و جنگ هم بسته شد. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ» وقتي به مدينه برگشتند، اين آيه نازل شد که «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»

مرحوم کلینی روايت دیگری را در ذیل این آیه از امام باقر نقل کرده که حضرت در مقام بیان تأویل این آیه به چند نکته غیر از بحث جنگ احد اشاره می کنند، از جمله اینکه فرمود «كَانَ النَّاسُ أَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً»(7) وقتي حضرت رحلت فرمودند، کارْ سخت و امتحانْ سنگين شد؛ همه، اهل «رِدَّةٍ» شدند، يعني به قهقرا بازگشتند. «رِدَّةٍ» يعني اينکه به قبل رجوع کردند و از ايماني که موهبت الهي بود و خداي متعال به واسطه نبي اکرم تفضل کرده بود، چشم پوشيدند. آن سه نفر چه کسانی بودند؟ «فَقُلْتُ وَ مَنِ الثَّلَاثَةُ» حضرت فرمودند «الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ». اين سه نفر بودند. «ثُمَّ عَرَفَ أُنَاسٌ بَعْدَ يَسِيرٍ» شاید معناي اين عبارت اين است که بعد هم اندکي از مردم، آرام آرام در راه آمدند و اهل اين راه شدند، ولي آنهايي که در آن صحنه سخت، در راه نبي اکرم و در کنار اميرالمومنين ايستادند، همين سه نفر بودند. حتي در روايتي که خيلي عجيب است، شخصی به حضرت عرض کرد آقا! عمار چه؟ عمار که با آن همه صفات و اینکه از اصحاب سرّ اميرالمومنين بود و «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» و در جنگ صفين، کنار حضرت به شهادت رسيد، او چه شد؟ فرمود، کساني که هيچ چیز در دلشان واقع نشد، همين سه نفرند.

البته در رجال کَشّي، نسبت به سلمان هم چنین تعبیری است «وقع في قلب سلمان»، و آن در مسئله احراق بيت بود که کار بسیار سخت شد. امتحان، خیلی سخت شد و ما غافلیم از اینکه چه خبر بوده است. «إِلَى دَارِ النُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ مُسْتَقَرِّ سُلْطَانِ الْوَلَايَةِ»(8) هجوم بياورند و آن قضایا پیش آید. حضرت فرمود «فَإِنَّهُ‏ عُرِضَ‏ فِي‏ قَلْبِهِ‏ عَارِض‏»(9) البته آن را هم در روايات توضيح داده اند، این نبود که سلمان در حقانيت اميرالمومنين ترديد کند و مثلاً بگوید همه يک طرف ايستاده اند، شايد آنها راست مي گويند! اين نيست. ذره اي از اين ناحيه در دلش، ترديد واقع نشد بلکه آنچه در دل سلمان واقع شد اين بود که اميرالمومنين با آنکه صاحب اسم اعظم کلي هستند براي چه صبر مي کنند؟ يعني چه اتفاقي از این سخت تر قرار است واقع شود که حضرت به ميدان بيايند؟ اما همين مقدار را هم حضرت در مورد سلمان نمي پسندند.

اختیار همه عالَم به دست امام

همه کائنات، در اختيار امام است. «بِإِذْنِ اللَّهِ» مقامي دارند که «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(یس/82)، حتي احتياج به «كُنْ» نيست. در دعاها بیان شده «فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ»(10) یعنی اگر تو بخواهي و خداي متعال اراده کند، همه فرمانبردار هستند و نیازی به «كُنْ» گفتن هم نیست. در دوره ظهور، اميرالمومنين اول تشريف مي آورند «أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ»(نمل/82). در بعضي روايات آمده که در کار به امام زمان کمک مي کنند.

جابر بن يزيد جعفي نقل مي کند که در زمان امام سجاد، بني مروان خیلی به اهل مدينه و شیعیان فشار آوردند. مردم به محضر امام سجاد آمدند و گفتند آقا! اینها ما را مورد آزار و ستم قرار می دهند. حضرت به فرزندشان امام باقر فرمودند که فردا صبح به مسجد النبي برويد، و نخی را که جبرئیل برای پیامبر آورده، بیاورید. جابر بن یزید اهل سرّ بوده و در ادامه مي گويد من قبل از اذان، درب خانه امام باقر ايستاده بودم که ببينم چه می شود. حضرت بیرون آمده و فرمودند چه کار داري؟ گفتم مي خواهم با شما بيايم و ماجرا را ببينم. همراه با حضرت به مسجد النبي رفتیم. آنگاه حضرت نخي را از آستين شان در آورده و به من فرمودند به انتهاي مسجد برو و مواظب باش اين نخ، تکان نخورد. بعد يک حرکت آرام به نخ دادند. طولي نکشيد که به من فرمودند برو بيرون و ببین چه اتفاقي افتاده. آمدم ديدم زلزله شده و مردم بیرون ريخته اند. حضرت دوباره اين کار را تکرار کرده و فرمودند اين بار برو ببين. رفتم ديدم، گفتم آقا! همه کنيزها با سر برهنه آمده اند و اوضاع، خيلي سخت است. دلم سوخت و رقت پيدا کردم. حضرت فرمودند چرا رقت پيدا کردي؟ پيداست هنوز در دل تو، چيزي است.

محبت امیرالمومنین، عیار تعلق پاداش و عقاب

اميرالمومنين، دو صفت دارد «نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ نِقْمَتِهِ عَلَى الْفُجَّارِ»(11). تا زمانی که اوضاع مساعد و خوب است، همه کنار خدا مي ايستند، اما وقتي قرار شد جهنم به پا بشود، يک عده از خدا هم فاصله مي گيرند. خداي متعال جهنم هم دارد. البته جهنم از آنِ چه کساني است؟ يک قاعده کلي است و خيلي بايد دقت کرد. جهنم، جایگاه معاندين است. آنهايي که در صف معاندين مي ايستند، مستحق جهنم مي شوند ولی افرادی که اهل عناد با خدا نيستند و تنها غفلت یا خطا مي کنند، مورد مغفرت قرار مي گيرند. بعضی می گویند مگر خداوند، انسان را برای یک تار مو که نامحرم ببیند، هزار سال به جهنم می برد؟ خیر، به خاطر همه موهايت هم که نامحرم ها ببينند، خدا عذاب نمی کند چون ماها آنقدر قدر قيمت نداريم که خدا به خاطر اين چيزها عذابمان کند. خيال مي کنيم ما در دستگاه خدا خيلي مهم هستيم و اگر موهايمان را بيرون بياوريم، خدا عصباني مي شود! یا اگر محاسنمان را چنين کنيم خدا عذاب می کند، اين طور نيست، بلکه عذاب خدا به خاطر عناد ماست. اگر به صف اعداء الله پیوستی، خدا به نمازت هم غضب مي کند. اگر ـ به خاطر همراهي با دشمنان است ـ آنها را پذيرفتي و در مقابل ولي خدا ايستادي، در آنجا اگر نماز هم بخواني، مورد عذاب ولقع می شوی، اما اگر در صف معاندين نيستي و در صف محبين هستي، اگر خطا هم کردي، خطا را مي بخشند. خداي متعال با مخالفين اميرالمومنين مسامحه نمي کند. فرمود اگر همه بر حبّ اميرالمومنين، اجماع مي کردند، خداي متعال جهنم را نمي آفريد.

وقتی کسی به صف دشمنان می پیوندد خداوند در مورد عذاب کردنش شوخی ندارد و این کار را می کند، فرمود «ثلث فينا و في أحبائنا و ثلث في أعدائنا و عدو من كان قبلنا»(12) همه عذاب ها برای «أعدائنا» است «و عدو من كان قبلنا». آیا کسي که در صف معاندين نيست، ممکن است خطا بکند؟ بله. از معصوم پرسیدند آیا شيعيان شما گناه مي کنند؟ فرمود بله، ممکن است، امکان دارد از محب، گناهی سر بزند، مگر اینکه به مقامي برسد که به امام معتصم شود «عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ»، والا تا زمانی که به آن مقام نرسيده، ممکن است گناه کند؟ حضرت فرمودند بله.

اقسام شیعیان امیرالمومنین

شيعيان اميرالمومنين، چند دسته اند. يک دسته شان هستند که شيطان آنها را رها نکرده است. در مورد اینها قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(اعراف/201) يعني آنهايي که شيعه اميرالمومنين هستند هنوز شیطان سراغ آنها می آید. متقین در ادبیات دینی یعنی متقین لذا در روایت فرمود: «شِيعَتِهِمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ» و نیز در آیه «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقين»(توبه/119) تقوا يعني با امام بودن، بقيه اش اساسی ندارد. هرکس که با امام باشد، متقي است. اگر با امام نيستي، در نگاه و کلام و اعمالت، متقي نيستي. البته هر مرتبه تقوايي که وجود داشته باشد، يک مرتبه از معيت با امام حاصل مي شود. وقتي اين مرتبه از معيت با امام حاصل شد، تقواي بعدي، معيت بعدي. سير بي منتها است. هر منزلتي از تقوا، يک منزلتِ از معيت مي آورد و منزلتي از حجاب کنار مي رود تا ما به سرچشمه نور برسيم، بنابراين قرآن در مورد متقین مي فرمايد که عده ای از آنها اينگونه هستند «إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» این دسته از شیعیان وقتی گردباد شيطان مي آيد به دورشان مي چرخد و مي خواهد به دورنشان نفوذ کند، به جاي اينکه متأثر شوند، به بصيرت مي رسند. فردی که هر شب براي نماز شب بیدار مي شود، اگر شبی حس کند نمی تواند برای نماز برخیزد و مانعی در کار است، متوجه می شود که این، کار شیطان است و به همین دلیل حتما بیدار شده و نماز می خواند.

دسته دیگر متقين، کسانی هستند که ممکن است به خطا بيافتند. خداوند در سوره آل عمران می فرماید «وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقين»(آل عمران/133) خداوند همه لوازم يک بهشت را براي متقين آماده کرده است. برای شيعيان اميرالمومنين، همه مقامات آماده است. خرید و فروش و کاشتن و باغبانی و چیدن لازم نيست، بلکه همه چیزش حاضر است. با سرعت به طرف همچین بهشتی بشتابید. متقين، چه کساني هستند؟ «الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»(آل عمران/134). مي فرمايد متقي، کسي است که امکان دارد خطایی از او سر بزند، اما بلافاصله یاد خدا کرده و استغفار می کند. هر خطايي، يک ذکر و يک استغفار. اینان متقيني هستند که «کظم غيض» و عفو مي کنند و در شدت و آسانی اهل انفاق هستند. مرحوم فيض تعبير بلندي دارند و مي گويند که «فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» یعنی به نظر می رسد «ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» از «فَعَلُوا فاحِشَةً» هم بالاتر است. ممکن است زمانی گردباد شيطان به دور مؤمن بپيچد و او را زمین بزند اما زمين خوردن، مصادف است با استغفار کردن.

يکي از شاگردان مرحوم ملاحسين قلي همداني در شرحشان بر زيارت جامعه کبيره در ذیل فرازی که می فرماید خدا ولايت ما را، کفاره گناهان تان قرار داد «جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا» می گویند نکته این جمله اين است که اگر شخصی اهل ولايت و محبت بوده و در سرشت و اعماق وجودش، محبت باشد، نمي تواند به طرف گناه برود. اگر زمانی هم به سمت گناه رفت و شيطان قواي ظاهري او را به سوی ديگري کشاند، حقيقتي که در نهادش قرار دارد، نادم است و از کرده خویش رنج مي برد. مثلاً در جايي حرف ناروایی از دهانش خارج شد، همزمان ناراحت و از کار خود پشيمان است. اين، همان توبه و کفاره است. آیه در ادامه می فرماید «وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا» یعنی فرد متقی بر گناه اصرار نمي کند. گویا اینکه غفلت از گناه، اصرار بر گناه است. بنابراین وقتي اصرار نيست، به دنبال هر خطايي، يک تذکر و استغفار و يک رجوع الي الله است. بعد خداي متعال، شيطان را تهديد مي کند به اینکه «وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ» یعنی چه كسي گناه اين آدم متقي را که اهل تقوا و احسان است، می بخشد؟ اگر یک وقت شيطان او را به زمین زد و او هم بلافاصله متذکر شد و گفت خدايا! تو ببخش، چه کسي مي بخشد جز خود من؟ «وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ» يعني خودم برایش تدارک مي کنم و او را می بخشم. لذا روايت دارد هنگامی که اين آيه نازل شد، یکی از جاهایی که ابليس قواي خودش را جمع کرد، همين جا بود. گفتند چه شده؟ گفت خدا همه بساط ما را به هم ريخت، چون ما با بقيه کار نداريم، بلکه با شيعيان اميرالمومنين، کار داريم. می گویید چه کنیم؟ هرچه طرح دادند قبول نکرد و گفت اينها همان گناهاني است که تا توبه کنند، خدا مي بخشد. يکي از آنها که در تعبير دارد افريط جن بود، گفت که من اينان را دعوت به گناه مي کنم، بعد هم مي گويم دير نمي شود، در آنها «تسويف» ايجاد مي کنم و توبه کردن آنها را عقب می اندازم. ابلیس گفت همين درست است. باید فرصت توبه را از آنها بگیریم. امام باقر در مورد خطاب آیه «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقيم»(اعراف/16) فرمود مقصودش شما یعنی شیعیان هستيد «يَا زُرَارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَغَ مِنْهُم‏»(13). به هر حال، شيطان دستگاه عجيب و غريبي دارد. از طرفی، انسانی هم که به معارف اهل بيت و باطن عالم آشنا نيست، نمي فهمد چه خبر است. در اين باطن زندگي مي کند اما اطلاعی از آن ندارد.

دستور اهل بیت به تسلیم بودن محض در برابر امام

فرمود که «وقع» در دل سلمان ایجاد شد، یعنی چيزي به ذهنش آمد که چرا حضرت امير تحمل مي کنند؟ حضرت به او فرمودند سلمان، بيعتت را تجديد کن. يعني آنجايي که اميرالمومنين صبر مي کند، شما هم بايد صبر کنيد. البته خيلي سخت است، لذا در روايتي فرمود شما ثوابتان بيشتر است؛ «ثوابتان بيشتر است» يعني چه؟ یعنی اینکه چون شما نمي دانيد برای چه چیز صبر مي کنيد ولی ما مي فهميم، ثوابتان بیشتر است. ما تا آخر عالم را مي بينيم اما شما نمي بينيد و به ما اعتماد مي کنيد و صبر مي کنيد. خضر به موسي فرمود «قالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطيعَ مَعِيَ صَبْراً \* وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً»(کهف/67-68) اين، فقط يک راه دارد: اعتماد صد در صد. چه طور موساي کليم هيچ وقت به خدا اعتراض نمي کند، خب جناب عزرائيل هم وکيل خدا است و روزي هزاران نفر را قبض روح مي کند. چه طور به خضر که يک جوان را قبض روح کرد، اعتراض کرد؟ چون به خدا اعتماد دارد؛ اگر انسان به امام اعتماد داشته باشد، هرکاري که امام مي کند در مقابلش تسلیم است، راه ديگري نيست. نتیجه اعتماد قطعي و آنچه که همراهان سيدالشهداء را به مقام می رساند، تصديق در همه افعال امام مي شود. «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصْدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ» اين تسليمِ قمر بني هاشم، مقام سلم است که يقين دارد همه کارهای امام درست است و در آن شک نمي کند. مقابلش چيست؟ اگر تسليم روحي نبود و در دل انسان به از غير امام، خلجانهايي وجود داشت، اندک اندک ابتدا به شک، بعد به ريب و آنگاه به تکذيب مي رسد. ولي اگر اهل سلم شد، قدم بعدي اش تصديق مي شود، قدم بعدي وفا و قدم بعدي هم مي شود نصيحت.

تفسیر آیه ارتداد به جریانات بعد از رحلت پیامبر

امام باقر علیه السلام آيه «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ» را به جريان بعد از رحلت تفسير کردند که «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صلي الله عليه و آله و سلم إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ» بعد هم جمعيت کثيري، آرام آرام آمدند «وَ قَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ دَارَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحَى» در تاريخ، آسيابِ ايمان بر محور اينها مي چرخد «وَ أَبَوْا أَنْ يُبَايِعُوا حَتَّى جَاءُوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُكْرَهاً فَبَايَعَ»(14) اينها بيعت نکردند تا زمانی که مصلحت ایجاب نمود حضرت بیعت کند، مکر دشمن کار را به جايي رساند که حضرت بيعت کرد، آنها هم به تبع حضرت بيعت کردند. بعد امام باقر فرمودند «وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى» و اين آيه را خواندند «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ».

روایت دیگری در همین زمینه از ابن عباس نقل شده که «كَانَ يَقُولُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» وجود مقدس اميرالمومنين وقتي پیامبر هنوز در قید حیات بودند، آیه «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» را خوانده و سپس فرمود ما به پشت سر برنمي گرديم بلکه همان راه پیامبر را با همه سختي هايش ادامه مي دهيم «وَ اللَّهِ لَا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ وَ اللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ». معنای آیه همین است که «لَأُقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ» اين، معناي پايداري، عدم انقلاب و برنگشتن رو به عقب می باشد. يعني در راهي که پيامبر ايستاد و براي به نتيجه رسيدن درگير شد، من هم مي ايستم، مي کشم تا مرگ سراغم بيايد. اين، معناي استقامت است. «وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَخُوهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ وَارِثُهُ فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي»(15) چه کسي احقّ است نسبت به من برای اینکه پاي اين کار بأيستد؟

در روایت دیگری پیرامون همین آیه، حضرت به ابن عباس فرمودند «يَعْنِي بِالشَّاكِرِينَ صَاحِبَكَ عَلِيَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْمُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَنْهُ»(16) که مقصود از شاکرین علی بن ابی طالب و مقصود از مرتدین کسانی هستند که از علی علیه السلام روی گردان شدند، می باشد.

تفصیل در معنای ربیّ

ربيّون، چه کساني هستند؟ ربّيون، همان به اصطلاح ربانيون هستند. ربيون و ربانيون، يک معنا دارند. «رِبّي» در لغت يعني مخصوص و منسوب به رَبّ، و «يا»، ياي نسبت است. به تعبير علامه بزرگوار طباطبايي، آنهايي که مخصوص به ربّشان هستند، به هيچ چیز جز پروردگارشان مشغول نيستند. آنها از انبياء جدا نمي شوند «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ ربّيون كَثيرٌ». بودن کنار انبياء، سخت است چون جبهه انبياء است و همه سختي ها، حول اين جبهه است. ربیون دارای سه صفت هستند «فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ في سَبيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرينَ»(آل عمران/146) آنها صابريني هستند که محبوب خدا مي شوند. صابرينی که در کنار ولي خدا مي ايستند و مقاتله مي کنند و در سختي هاي مقاتله از راه برنمي گردند.

مرحوم شيخ مفيد در اختصاص، حدیثی را در مورد مناقب اميرالمومنين نقل می کند که در آن حدیث، هفتاد منقبت را برای حضرت برمی شمارد. از جمله این مطلب که فرمودند «ثُمَ تَرْكُ الْوَهْنِ وَ الِاسْتِكَانَةِ» یعنی حضرت هیچ گاه در کنار پیامبر وهن و استکانت نداشت، در حالي که بقيه مردم، همگی داشتند. در احد، همه فرار کردند و بعد هم که پيامبر صدايشان مي زد، ناراحت بودند که چرا ما را رها نمي کند که این جریان به صراحت در قرآن آمده است. زمانی که از احد بازگشتند، هشتاد جراحت عميق بر بدن امیرالمؤمنین بود به طوري که وقتي براي دوختن جراحت ها از رشته ای استفاده مي کردند، رشته از يک طرف مي رفت و از طرف دیگر بيرون مي آمد و به هیچ وجه امکان بستن جراحت هاي حضرت وجود نداشت «يَدْخُلُ الْفَتَائِلُ مِنْ مَوْضِعٍ وَ يَخْرُجُ مِنْ مَوْضِعٍ». وجود مقدس نبي اکرم صلي الله عليه و اله و سلم بر ايشان وارد شدند و دیدند که گويا تکه گوشتي است که بر روي زمين افتاده «وَ هُوَ مِثْلُ الْمُضْغَةِ عَلَى نَطْعٍ». آنگاه «فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه و آله و سلم بَكَى فَقَالَ لَهُ» اشک پیامبر جاري شد و فرمودند که «إِنَّ رَجُلًا يُصِيبُهُ هَذَا فِي اللَّهِ لَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِ وَ يَفْعَلَ» جا دارد، خداوند برای کسي که در راه او اين قدر استقامت مي کند، هرچه از خیر در حق او انجام بدهد. هرچه که مزد به همچين انسانی بدهد، جا دارد. تعبيرِ «عَلَى اللَّهِ» هم یک مضمون لطيف است. البته حقي است که خدا بر خودش مقرّر کرده، زیرا کسي ابتدائاً بر خدا، حق پيدا نمي کند. «فَقَالَ مُجِيباً لَهُ وَ بَكَى» اميرالمومنين گريستند و عرض کردند «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَرَنِي وَلَّيْتُ عَنْكَ وَ لَا فَرَرْتُ» الحمد لله که خدا مرا نگه داشت و من به شما پشت نکردم. توحيد يعني همين. بعد فرمودند «بِأَبِي وَ أُمِّي كَيْفَ حُرِمْتُ الشَّهَادَةَ» حيف شد که در راه شما، به شهادت نرسيدم. اينکه چيزي نيست. پیامبر فرمودند «إِنَّهَا مِنْ وَرَائِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» نگران نباش، آن هم در راه است. آنگاه رسول خدا فرمودند که ابوسفيان دوباره تجهيز کرده و گفته است موعد ما با شما در «حَمْرَاءَ الْأَسَدِ»، که آن سريه پيش آمد. همين که حضرت فرمودند دوباره آنها تجهيز شدند و مي خواهند حمله کنند، امیرالمؤمنین عرضه داشت «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ اللَّهِ لَوْ حُمِلْتُ عَلَى أَيْدِي الرِّجَالِ مَا تَخَلَّفْتُ عَنْكَ» اکنون من حاضرم با همین حالم، حتی روی دست مردان هم در جنگ شرکت کنم و از شما تخلف نمي کنم. «فَنَزَلَ الْقُرْآنُ وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ ربّيون كَثِيرٌ»(آل عمران/146) ربّيونِ موسي و عيسي. ربّيون نبي اکرم، اميرالمومنين است. کسي که همه وجودش محو در پروردگار است و اين شدت توجهش به حضرت حق موجب مي شود که هيچ گاه، هيچ چيز او را از پیامبر خدا جدا نکند. مقاتله مي کند و به وهن و سستي و استکانت نمي رسد؛ اين مي شود اميرالمومنين، پس امامِ ربّيون مي شود اميرالمومنين. ربانيون، آنهايي هستند که محو در خدا بوده و مختص به پروردگارند، همه توجه شان مستغرق در او است و اين استغراق، آنها را به معيت با رسول در درگيري با دشمنان خدا رسانده است و در اين درگيري مي ايستند و هيچ سستي اي از ایشان ديده نمي شود. اما کساني که از رسول جدا مي شوند و در کنار رسول در مقاتله نيستند، اهل توهم اند. مانند کسانی که روان گردان مصرف مي کنند و توهم زده مي شوند. بعضي از اين عرفان ها هم توهم زدگي است، عرفان نيست.

همراهی با پیامبر و امام، شرط صحت همه عبادات

رِبّي، آن کسي است که مشغول به پروردگار است و نمي تواند از پيامبر جدا شود. هنگامی که سائل به مسجد مي آيد و مي خواهد دست خالي از مسجد بیرون برود، ذائقه پیامبر تلخ مي شود، اميرالمومنين که در نماز تير از پايش مي کشند و متوجه نمی شود، سر نماز انگشترش را مي دهد و خدا هم همين را قبول مي کند و می فرماید «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»(مائده/55). حضرت اميري که تير از پايش مي کشند، متوجه نمي شود، چه طور متوجه شد؟ خيلي واضح است. چون اولاً يک رابطه جدي بین این دو مقوله برقرار است «يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ». آن ايتاء زکاتي که ادامه صلات است، انسان را از صلات غافل نمي کند، و ثانياً در اينجا مسئله پيامبر مطرح است. اميرالمومنين چه طور مي تواند ببيند که ذائقه رسول خدا به خاطر کمک نکردن مردم به سائل تلخ شد؟ اينکه مزاحم نماز نيست. همراهی با پیامبر شرط نماز است و اتفاقا اگر کسي با اميرالمومنين بود، مصلی مي شود.

اقسام مصلین

دو نوع مصلي وجود دارد. يک مصلي که «الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ»(ماعون/5) هستند. اينها همراهان چه کسي هستند؟ «الَّذينَ هُمْ يُراؤُنَ» همراهان کاذبين هستند «أَ رَأَيْتَ الَّذي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ» همراه آن مکذّب و اهل رياء در نماز هستند. اهل سهو از صلات هستند. اما همراهان اميرالمومنين چه؟ «إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً \* إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً \* وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً \* إِلاَّ الْمُصَلِّينَ»(معارج/19-22) فرمود مصلي يعني کسي که در مسابقه، پشت سر نفر اول و اسبش گردن به گردن است. فرمود مصلي يعني آنهايي که دنبال اميرالمومنين هستند، مانند مصلي در مسابقه. يعني اسبش گردن به گردن اسب اميرالمومنين حرکت مي کند، مثل سلمان. اينها چه کساني هستند؟ «إِلاَّ الْمُصَلِّينَ \* الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ»(معارج/23). يکي مي شود «عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ» یعنی کسي که دنبال مصلي است. يکي هم مي شود «عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ» یعنی کسی که دنبال مکذّبين است. با پیامبر و امام بودن، همه چيز است. آنجا، دائم الصلات مي شوي، زکاتت هم مي شود صلات، حتی خوراکت هم مي شود صلات. اين انفاق کردن انگشتر، عين صلات است. مگر صلات چيست؟ آیا «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري»(طه/14) نيست؟ پس رِبّي حقيقي، وجود مقدس اميرالمومنين هستند و مابقي افراد به تبع اميرالمومنين، جزء رِبّيون مي شوند.

اصحاب سیدالشهداء، مصداق اکمل ربّیون

همین طور اصحاب سيدالشهداء که آنها هم ربیون هستند «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ». در سيري که آيه داشت، کنار سيدالشهداء ايستادند. سيدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا به آنها فرمود بمانيد يا نمانيد، من بايد به شهادت برسم. اين همان است که «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ». عده اي مي گويند اگر امام حسين بماند، ما هم مي جنگيم. اما اگر امام حسين برود، ما براي چه برويم شهيد بشويم؟ لکن اصحاب حضرت، ربانيونی هستند که با علم به شهادت سيدالشهداء، يقين داشتند که راه حضرت شهادت است ولي ايستادند «بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ». ربانيون يعني آنچنان مشغول به جذبات الهي و غرق در حضرت حق هستند که هيچ چیز نمي تواند آنها را از امامشان یعنی امام الربانيون جدا کند. حتی اگر کشته بشوند، بکشند و قطعه قطعه شان کنند. یکی از آنها گفت آقا! اگر هفتاد بار ما را بکشند، بسوزانندمان، خاکسترمان را بر باد بدهند و باز هم زنده شويم، دوباره قصه همين است. به همین دلیل است که حضرت در غروب عاشورا، صدايشان زد و فرمود «يا مسلم بن عقيل». همه از جا برخاستند. فرمود نه، آرام باشيد. رباني يعني همین. یعنی «فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ في سَبيلِ اللَّهِ» هفتاد بار که هیچ، حتی اگر هزار بار هم تکرار شود، بگویند ما از شما دست بر نمي داريم. حضرت هم امتحانشان کرد. شماهايي که ديشب مي گفتيد هزار بار، اکنون يک بارش را چشيديد، برخیزید ببينم. گفتند آقا! اجازه مي دهيد؟ فرمود نه، شما امتحانتان را پس داديد. آن وقت «أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ خَلَفٌ وَ أَنْصَارٌ»(17). ما بايد دنبال اين ربانيون باشيم. دنبال کسانی که از امامشان جدا نشدند. سختي و شدت کار، موجب نشد به وهن و سستي برسند. از خودشان ضعف نشان ندادند و در مقابل دشمن زمين گير نشدند. در تاریخ صحنه اي سخت تر از عاشورا که ابليس همه قوايش را متمرکز کرده باشد، سراغ نداريم. هيچ ضعفی در کار نبود، البته محورش خود سيدالشهدا است. سيدالشهدا، امام الربانيون است و ایشان، آنها را مراقبه مي کرده است. هنگامی که کار سخت مي شد، حضرت به میدان آمده و می فرمود «صَبْراً بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»(18)، يا اینکه آنجايي که روي زمين مي افتادند بر بالین يکايکشان می آمد و آنها را پرواز مي داد. السلام عليک يا اباعبدالله...

پی نوشت ها:

(1) الكافي (ط - الإسلامية)، ج 4، ص: 574

(2) الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 319

(3) إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 2، ص: 646

(4) إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 2، ص: 646

(5) الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 242

(6) تحف العقول، النص، ص: 246

(7) الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 245

(8) المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: 297

(9) رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 11

(10) الصحيفة السجادية، ص: 54

(11) المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: 217

(12) تفسير القمي، مقدمةج 1، ص: 21

(13) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص: 145

(14) الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 245

(15) الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 1، ص: 196

(16) مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج 2، ص: 120

(17) الكافي (ط - الإسلامية)، ج 4، ص: 574

(18) تحف العقول، النص، ص: 53